

انل و مزل

• نشریه کودکان ایران • شماره ۱۰ تیر ۹۴ • قیمت ۳۰۰۰ تومان



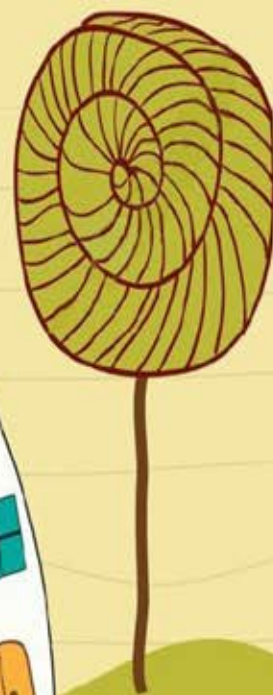
آموزش نقاشی

شعر

داستان

قصه تصویری

کاردستی





در این شماره می خوانیم:

- ۲..... نیایش (ای خدای مهربان)
- ۳..... حرف های قشنگ
- ۵..... داستان (قهر قهر تا روز بعد)
- ۷..... شعر (کفش مامان و سطل زباله)
- ۹..... سر گرمی
- ۱۱..... انیمیشن (یک غذای خوش مزه)
- ۱۳..... شعر (قطار مورچه و صندلی)
- ۱۵..... داستان (ازدهای عجیب)

اتل و متل خردسالان

- ۱۷..... آموزش نقاشی
- ۱۸..... سر گرمی (پیدا کنید)
- ۱۹..... سر گرمی
- ۲۰..... کاردستی (گورخر مقوایی)
- ۲۲..... کمیک (اسکیت بازی)
- ۲۳..... سایه ها را پیدا کنید
- ۲۴..... مسابقه (داستان بنویسید)

مدیر مسؤول و صاحب امتیاز: علی پاکباز خسروشاهی
 سردبیر: لیلا خیامی
 صفحه آرا: کاظم حیدریپور

- اتل و متل ابتدا و نیمه هر ماه منتشر می شود
 - همه بچه ها و بزرگترها می توانند با اتل و متل همکاری کنند و آثارشان را ارسال نمایند
 - حق ویرایش آثار رسیده برای اتل و متل محفوظ است.
 - نقل از اتل و متل با ذکر مأخذ و نام صاحب اثر آزاد است.
 نشانی: مشهد، احمدآباد، خیابان قائم ۱۴، پلاک ۴۶، طبقه همکف
 تلفن و نمابر: ۰۵۱ - ۳۸۴۳۷۷۱۱ - ۳۸۴۱۶۵۸۴
 تهران، پاسداران، بوستان ۸، پلاک ۱۲۰، واحد ۷

پیامک: ۳۰۰۰۷۹۸۱

تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۲۲۷۶۰۸۹۷

www.atalvamatal.ir into@atalvamatal.ir

سحرها خیلی قشنگ است. دور هم می نشینیم و سحری می خوریم و دعای سحر را گوش می کنیم البته به شرطی که خواب نمانیم.

ماه دارد از آن بالا، سفره های سحری را نگاه می کند. فکر کنم ماه هم دلش می خواهد روزه بگیرد.



● افطار

مامان بزرگ برای ما یک کاسه سوپ خوش مزه آورده. به به چه رنگی، چه بویی! کاش زود تر موقع افطار برسد.

● فرشته

مامان گوشه اتاق داشت نماز می خواند. صورتش موقع خواندن نماز خیلی قشنگ شده بود. مثل فرشته ها. انگار مامانم واقعا یک فرشته شده بود.

● روزه

امروز خیلی تشنه ام. امروز خیلی گرسنه ام. امروز روزه ام. امروز خیلی خوش حالم.



ای خدای مهربان

ای خدای مهربان من!
ای خدای مهربان من! ممنونم که آسمان آبی قشنگ را بالای سر ما قرار دادی.

ممنونم که خورشید را آفریدی تا نورش به زمین بتابد و همه جا را گرم و قشنگ و نورانی کند.
ممنونم که ماه را آفریدی تا شبها را روشن کند، تا بچه ها توی تاریکی نترسند.
از تو ممنونم که آسمانت را پر از ستاره کردی تا موقع خواب بتوانیم به آنها نگاه کنیم و

بشماریم: یک ستاره، دو ستاره، سه ستاره و...
خدایا ممنونم که ابرهای پنبه ای را آفریدی تا ببارند و باران قشنگ درست کنند.
ممنونم که خاطر رنگین کمان قشنگی که بعد از باران پیدا می شود و آسمان را پر از رنگ می کند، قرمز و بنفش و آبی...
ممنونم که به پرنده ها اجازه ای پرواز دادی تا توی آسمان پیرند و شادی کنند و آسمان را پر از سر و صدا کنند.
خدای خوبم! به خاطر این آسمان بزرگ و همه ی قشنگی هایش از تو ممنونم.



تصویرگر: ندا جلیلی

جای این که ساندویچ ببرد مدرسه، تا می توانست برای خودش خوراکی خریده بود.

علی خیلی خجالت می کشید، چون او سیر شده بود و بیعی گرسنه مانده بود. او با خودش فکر کرد باید هر طور شده شکم بیعی را سیر کند. پس تصمیم گرفت پیش پدرش برود و از او مقداری پول قرض کند.

بیعی همین طور دست به سینه روی تخت علی نشسته بود و اخم کرده بود. علی کنار بابا ایستاد و با خجالت گفت: «بابا می شه کمی از پول تو جیبی هفته ی دیگه را زودتر بدهی؟»

بابا دستش را روی چانه اش گذاشت و به علی نگاه کرد. علی سرش را پایین انداخت و لب هایش سرخ شد و آهسته گفت: «آخه بیعی گرسنه است. اشتباه کردم. سهمیه ی غذای او را هم خوردم.»

بابا دستی به سر علی کشید و هزار تومان به او داد و گفت: «یادت باشد هفته ی دیگه فقط ۵۰۰ تومان پول تو جیبی داری.»

علی خیلی خوش حال شد و پول را گرفت و برای بیعی برد. بیعی آن قدر گرسنه بود که وقتی پول را دید، بالا پرید و هزار تومانی را توی هوا بلعید و بعد هم آروغی زد و خندید. علی بیعی را بغل کرد و سرش را روی کله ی پشمالوی او گذاشت و به او قول داد که دیگه سهم او را خرج نکند.

یک هفته بود که بیعی گرسنه بود و هیچ چیز نخورده بود. چون علی پول تو جیبی هفتگی خود را خرج کرده بود و توی شکم بیعی هیچی نریخته بود. بیعی هم با علی قهر کرد و هر وقت علی می خواست با او صحبت کند، پشتش را به او می کرد و می نشست. شکم بیعی حسابی قار و قور می کرد و علی هم حسابی خجالت می کشید.

علی با خودش فکر کرد که اگر به جای این که همه ی پول هایش را خرج کند، کمی هم پس انداز می کرد و تو شکم بیعی هم کمی پول می ریخت، این طوری نمی شد. ولی این هفته علی به

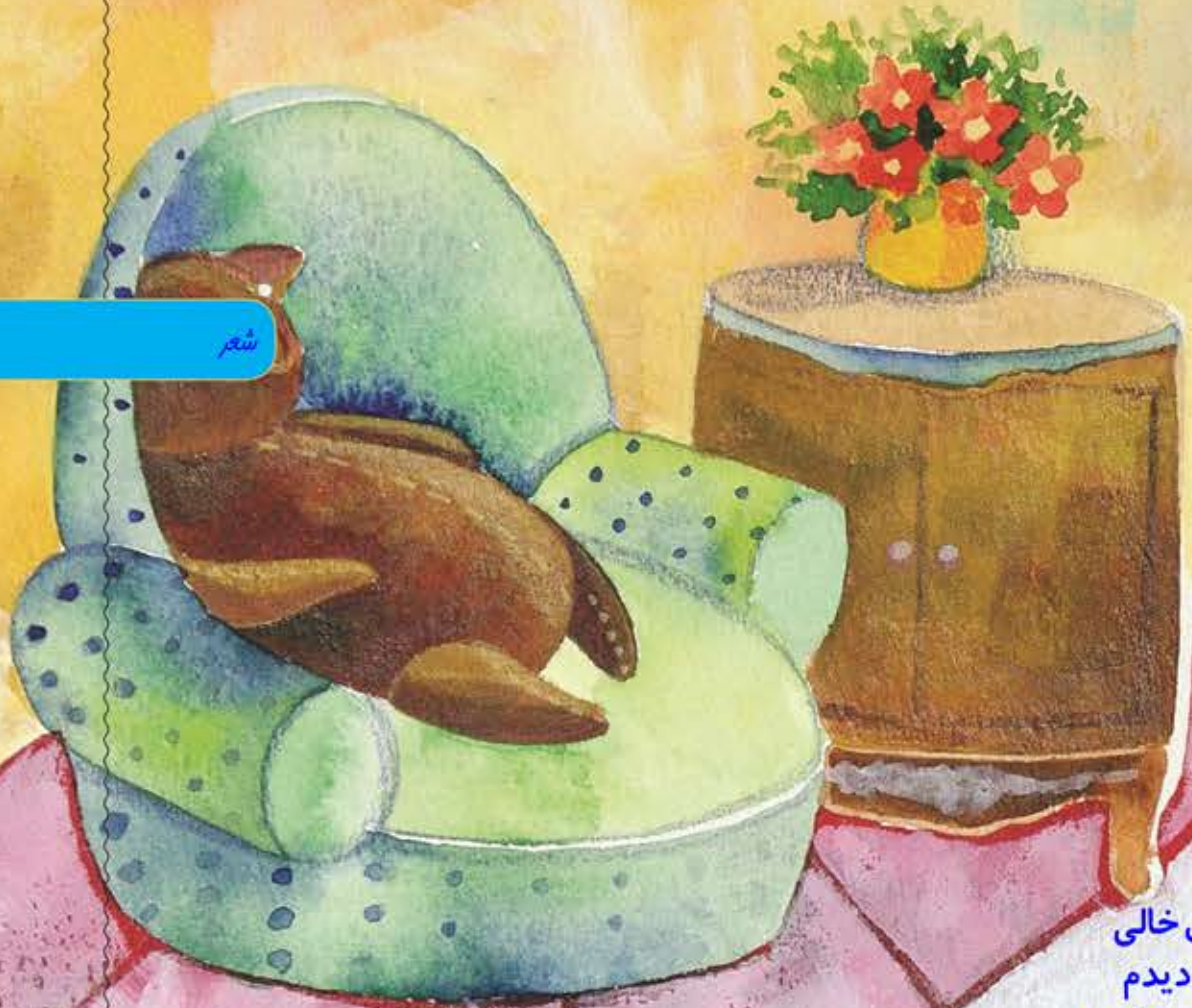
قهر قهر تا روز بعد

داستان

• رضوان سرپرست

• تصویرگر: ندا جلیلی





سطل زباله

عفت زینلی

یک سطل خالی
در پارک دیدم
یک نقشه‌ی خوب
فوری کشیدم

هر آشغالی
روی زمین بود
در سطل خالی
انداختم زود

سطل زباله
شد سیر و راضی
خوش حال من هم
رفتم به بازی

تصویر گر: سارا دستمالچیان



کفش مامان

منیره هاشمی

توی پای من هست
کفش‌های مامان
راه می‌روم من
توی خانه با آن

کفش‌های او هست
قد بلند و باریک
می‌دهد صدا باز
روی هر موزاییک

مثل یک سرود است
تق ت تق ت تق تق
توی پای من حیف
می‌خورد کمی لق



در این تصویر چه چیزهایی اشتباه است



بدرگرمی

بدرگرمی

اتقل و متقل

اتقل و متقل



کمی درباره‌ی انیمیشن موش سر آشپز یک غذای خوشمزه

فکر می‌کنید

رمز پختن یک غذای خوب در چیست؟
موادی که در تهیه‌اش استفاده می‌کنیم، ادویه‌هایی مختلف و رنگارنگ، یا یک آشپز ماهر؟ بله، یک غذا واقعاً وقتی خوشمزه می‌شود که آشپزی ماهر و با سلیقه آن را بپزد؛ حتی اگر او یک موش کوچولو باشد. حتماً می‌گویید موش‌ها که آشپزی بلد نیستند، اما اگر انیمیشن «رمی موش سر آشپز» را ببینید، مطمئناً نظر تان عوض می‌شود. موشی که می‌تواند حتی خیلی بهتر از آدم‌ها غذا بپزد. ماجرا از آن جا شروع می‌شود که رمی موش کوچولو که عاشق آشپزی است، پا به یک رستوران بزرگ می‌گذارد و با توانایی‌هایش غذاهای خوشمزه و لذیذ می‌پزد. در این ماجرا «لینگویینی»، آشپز جوان و بی‌دست و پا و تازه‌کار هم به او کمک می‌کند. همراهی لینگویینی و رمی در آشپزخانه واقعاً دیدنی است. این که چه‌طور رمی موش کوچولو دستورات آشپزی را به لینگویینی می‌دهد و او را برای پختن غذاهای خوشمزه هدایت می‌کند.

آشپز ماهر بودن خوب است

اما همه چیز به این راحتی نیست. موش بودن، مسئله‌ را سخت می‌کند. موش از نظر آدم‌ها یعنی بیماری و کثیفی. هیچ آدمی دلش نمی‌خواهد غذایی را بخورد که یک موش آن را پخته است. این جوری می‌شود که مشکلات از راه می‌رسند و تا چشم یک نفر توی رستوران به موش می‌افتد، سر و کلاه‌های مأمور بازرسی بهداشت پیدا می‌شود. اما رمی مشکل را حل می‌کند. او با دقت زیر کلاه آشپزی لینگویینی مخفی می‌شود و از همان جا دستورات آشپزی را به او می‌دهد و ماجراهای جالب و خنده‌داری درست می‌کند. ماجراهای خوشمزه‌ای که دهان همه را آب می‌اندازد. خب بعد از گفتن این حرف‌ها، نشستن جلوی تلویزیون و دیدن انیمیشن «موش سر آشپز» خیلی می‌چسبد؛ به ویژه اگر یک ظرف بزرگ غذا هم کنار تان باشد. شما هم بفرمایید!



صندلی

● الهام حسینی زاوه

صندلی کوچولو
کی پایه تو شکسته
کدوم آدم چاقی
اومده روت نشسته

غصه نخور، تو سرم
یه فکر خیلی خوبه
می گم بابام به پایت
یه دونه میخ بکوبه

قطار

● معصومه سادات وزیری

روی درخت خونه مون
قطار قطار مورچه هاست
هو هو چی چی نمی کنه
این یه قطار بی صداست

از روی برگای درخت
سر می خورن تو باغچه مون
شاخکای کوچیکشون
هی می خورن تکون تکون

مورچه ها از روی درخت
می آن پایین، می رن بالا
باغچه ی خونه مون شده
انگاری شهر مورچه ها



اژدهای عجیب

• لیلا خیامی

یک

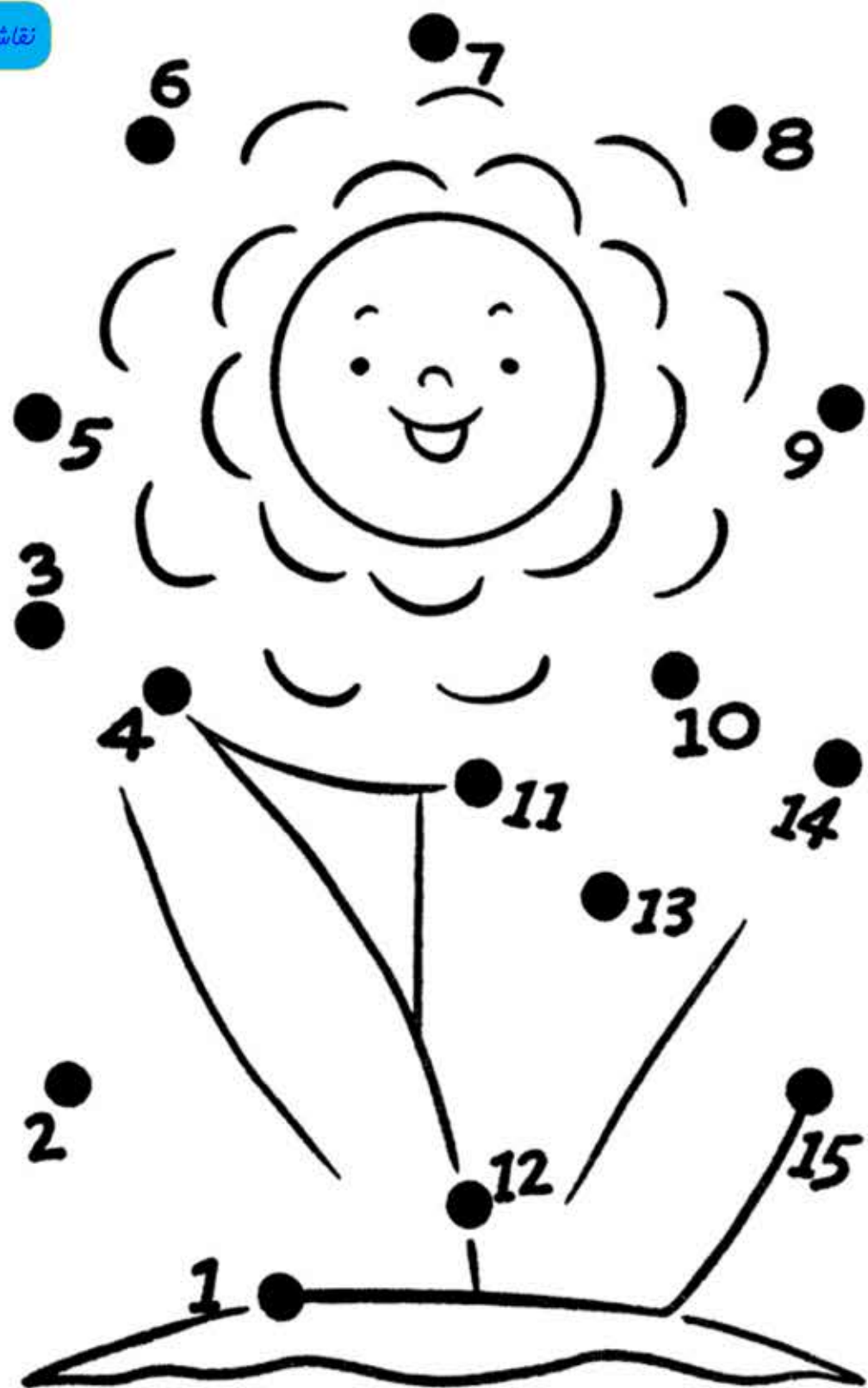
جنگل بود با یک عالمه جانور جور واجور و یک اژدهای خیلی بزرگ و قشنگ و عجیب. چرا عجیب؟ چون این اژدها مثل بقیه نبود. هر اژدهایی باید ترسناک باشد و از دهانش آتش بیرون بیاید اما این اژدها آتش نداشت؛ به جایش از دهانش گل می ریخت. همین که اژدها دهانش را باز می کرد، دسته دسته گل قرمز و زرد و نارنجی از دهانش بیرون می ریخت. اژدها دلش می خواست آتش داشته باشد! او با خودش می گفت: اژدهای بدون آتش به درد نمی خورد. هیچ کس اژدهای بدون آتش را دوست ندارد. اژدها باید دهانش پر از آتش باشد و همه جا را به آتش بکشد. یک بار اژدها یک فندق را قورت داد تا دهانش پر از آتش شود، اما فایده نداشت. تازه فندق درست وسط گلویش گیر کرد و نزدیک بود خفه شود. یک بار رفت پیش عمو جادو گر تا او برایش معجون آتش درست کند. اما معجونی که عمو جادو گر درست کرده بود تا اژدها بخورد و آتش دار شود، فقط باعث شد او چند روز دل پیچه بگیرد. اژدها خیلی ناراحت بود. دلش پر از غصه بود. از ناراحتی هی از دهانش گل می پاشید. گل و گل و گل. اما حواسش نبود که بقیه چه قدر گل هایش را دوست دارند.

داستان

بقیه ی حیوانات جنگل تا گل های اژدها را می دیدند، می خندیدند و داد می زدند: هورا هورا... اژدها همین جوری الکی هی غصه خورد و غصه خورد تا مریض شد و مجبور شد چند روز توی خانه بخوابد؛ صبح تا شب و شب تا صبح. حیوانات جنگل وقتی دیدند از اژدها و گل های قشنگش خبری نیست، رفتند دم خانه اش ببینند چه خبر شده و داد زدند: اژدها! اژدها! قشنگ گل پران! کجایی؟ کجایی؟ ما برای تو و گل های قشنگت دلمان تنگ شده. اژدها با شنیدن صدای حیوانات جنگل خوش حال شد و خندید. حرف های حیوانات جنگل حالش را بهتر کرد. اژدها وقتی دید حیوانات جنگل او و گل های رنگارنگش را دوست دارند، از رخت خواب بیرون آمد و اژدهای آتش پران بودن را فراموش کرد. بعد هم دهانش را باز کرد و مثل همیشه یک عالمه گل از دهانش بیرون ریخت. گل و گل و گل. همه ی حیوانات با دیدن اژدها و گل های قشنگش شروع کردند به بازی و شادی و خنده و جشن گرفتند. آن هم چه جشنی! جشنی پر از گل های رنگارنگ، قرمز و زرد و صورتی...

نقطه چین‌ها را به هم وصل کنید تا ببینید چه تصویری درست می‌شود.
بعد آن‌ها را رنگ کنید.

نقاشی

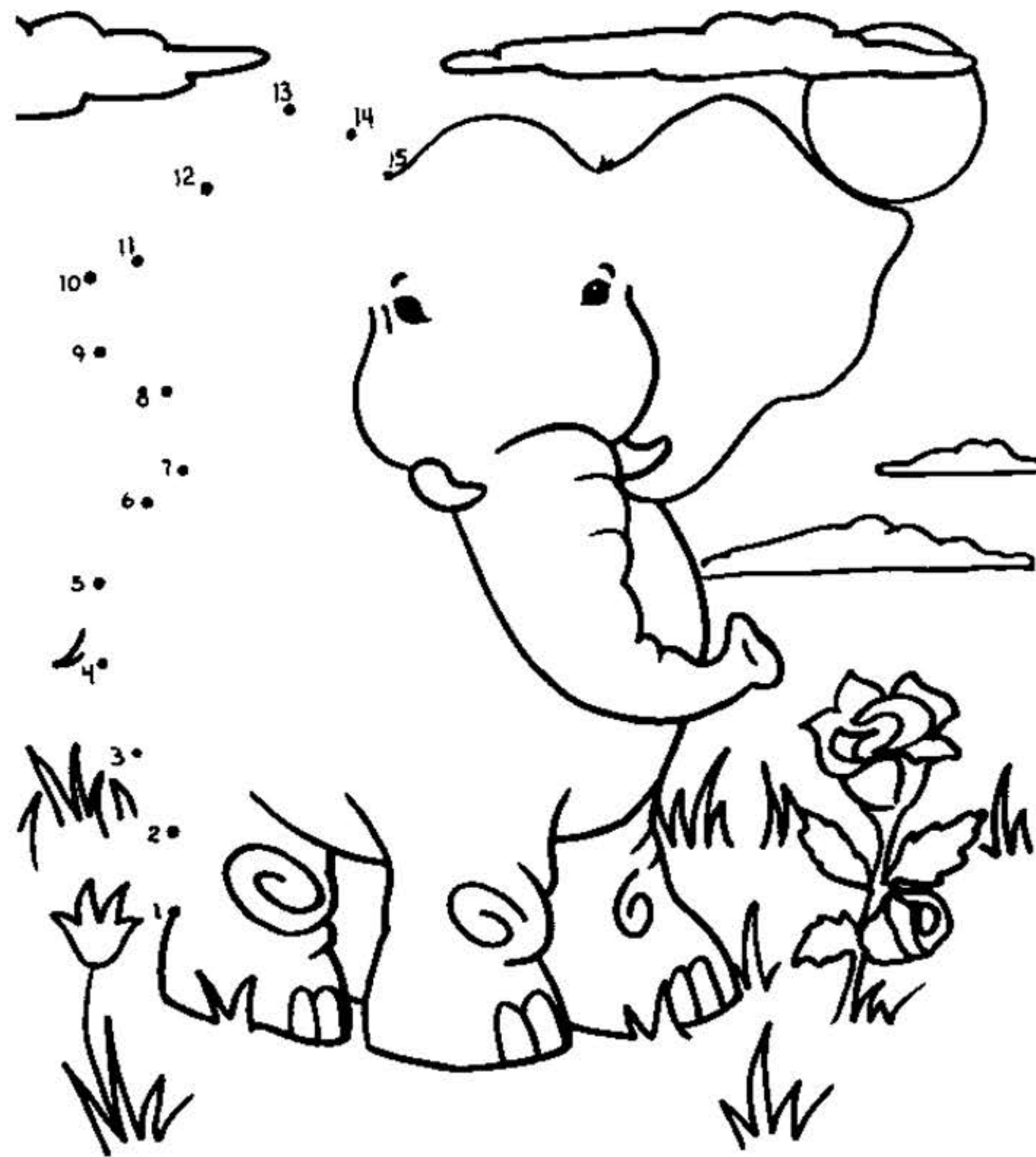


اتزل و متزل

۱۷

آموزش نقاشی
وصل کن و نقاشی کن

نقاشی



اتزل و متزل

۱۸

به سگ موتور سوار کمک کنید
تا به خانه برسد

فکر کنیم

۱۰



۱۹

اتل و متل

پیدا کنید

سرگرمی



فکر می کنید در این تصویر چند تا اختلاف وجود دارد آن ها را پیدا کنید.



۱۸

اتل و متل



نمکی
• مهدیه علی پور، ۱۲ ساله

گاهی میاد تو کوچه مون
داد می زنه نمک ببر
آی خونه دار و بچه دار
بیا و دمپایی بخر

دلم می خواد بزرگ بشم
نمکی بشم داد بزنم
تو کوچه ها بلند بلند
هی داد و فریاد بزنم

فضانورد

• کیارش فرزادی

فضانورد می شوم
خودم به ماه می روم
به روی ماه آسمان
قشنگ راه می روم

چه زود پخش می شود
خبر سریع هر کجا
به روی صفحه ی یک
تمام روزنامه ها

مرا نگاه می کنند
تمام مردم جهان
چه قدر خوب می شود
فضانورد قهرمان!



۲

مقوایی



۳



۵

به راحتی می توانید با چیزهای ساده کاردستی های قشنگ بسازید. وسایل لازم را آماده کنید و بیاید امتحان کنیم. کمی مقوا در چند رنگ - نخ کاموا - چسب مایع - قیچی - چشم عروسک. طرز ساخت: روی کاغذ حرف ضد انگلیسی را بنویسید. حالا با این حرف انگلیسی یک گور خر درست کنید.

کاردستی



۱

کاردستی

گورخر



۴



هر سایه مربوط به چه چیزی است

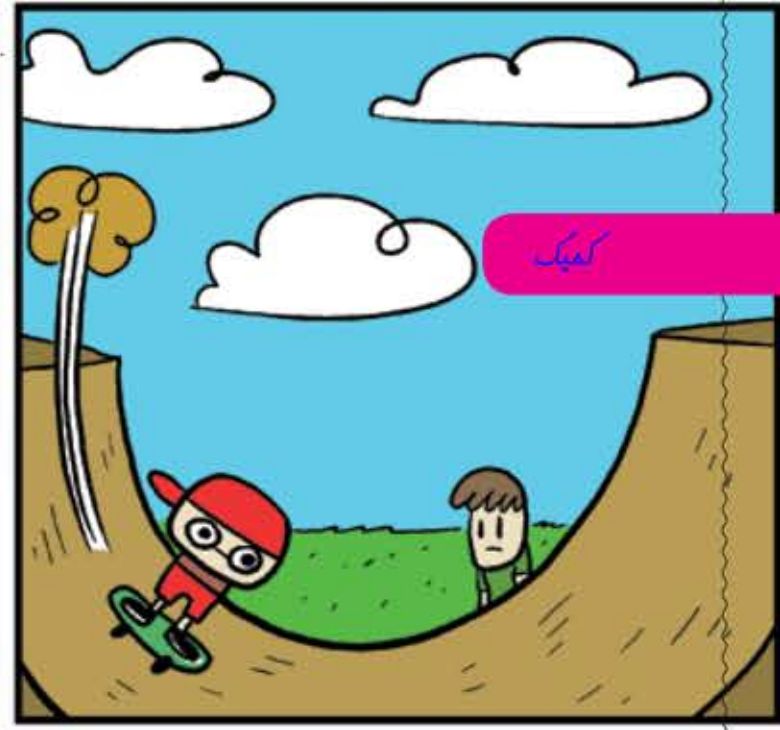
اتل و متل

۲۳

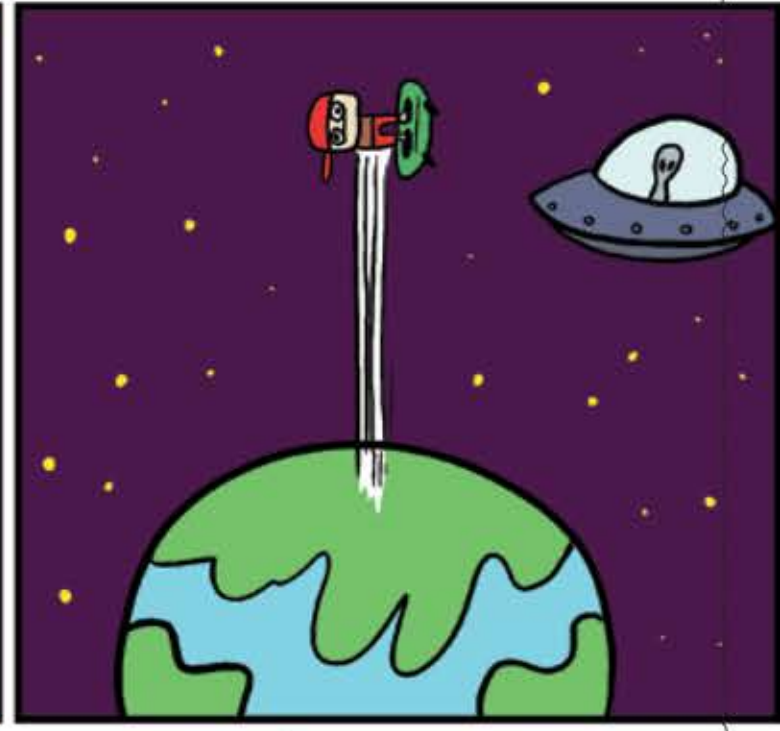
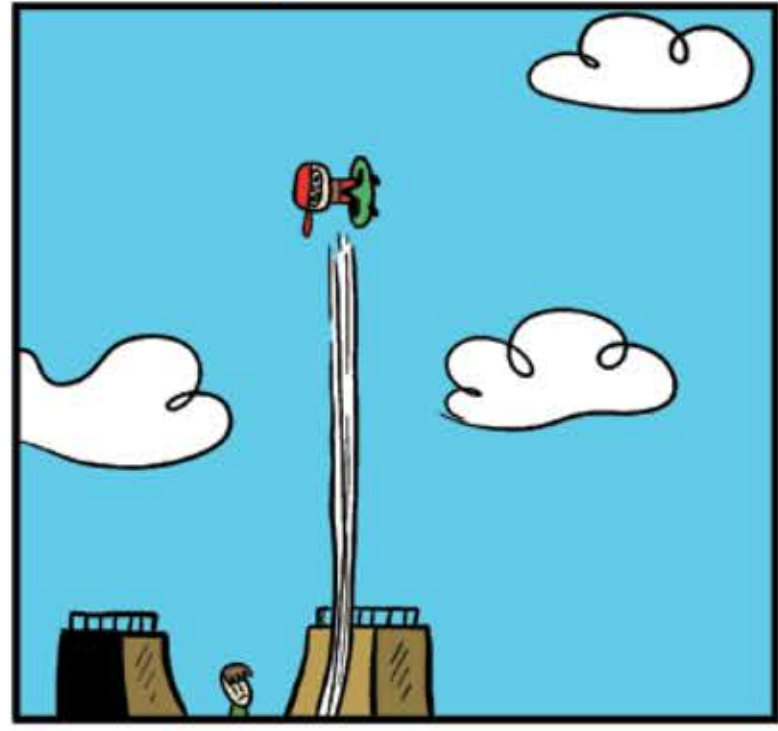
اسکیت بازی

۱ من خیلی خوب اسکیت بازی می کنم، حتی با چشم بسته. بین چی کار می کنم!

۲ یوهو... دارم پرواز می کنم!



کمیک



۳ وای چرا این جوری شد؟ یکی منو بگیره. ماما جونم کمک!

۴ ببخشید آقا کره زمین از کدوم طرفه؟!



اتل و متل

۲۲

